

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



□ محمد اسحاق عارفی

مرجعیت؛ گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی

مقدمه

باتوجه به تنوع و تکثر اجتماعی و آسیب‌های جدی حیات جمعی شهروندان کشور که با استمساک‌های دینی و فقهی صورت گرفته است، نیازمند رویکرد گره‌گشایانه دینی است که در سایه آن، حیات برپاد رفته اجتماعی مسلمانان این زاد بوم ملی، احیا و سامان‌دهی شود. بدون شک یکی از ریشه‌ها و عوامل اصلی فروپاشی حیات و نظم جمعی کشور، در قرائت‌ها و برداشت‌های شریعت‌مدارانه است که به عنوان اصلی‌ترین گره و انسداد معرفتی در حوزه قرائت‌های دینی، جاه خوش کرده است و حوزه‌های عمیق حیات جمعی را تحت تأثیر قرار داده است.

مرجعیت در جامعه دینی و به ویژه در جامعه شیعی، یکی از بنیادی‌ترین نهادهای دینی و اجتماعی است که در بسیاری از زوایای متفاوت جامعه دینی ریشه دوانده است. ضرورت احیای این نهاد و تقویت ریشه‌های آن در سطوح و لایه‌های عمیق اجتماعی امر مبرهن است که نیاز به استدلال و توجیه‌گری چندانی ندارد؛ ولی تعیین رویکرد و تشخص بخشیدن به جهت‌گذاری این نهاد امر ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از ایجاد اصل مرجعیت است که الزاما در چوکات همان رویکرد و استراتژی‌های اولویت‌دار دینی و اجتماعی، احیا و بازسازی شود.

بر همین اساس ضرورت است که احیای مرجعیت در جامعه شیعی افغانستان در جهت گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی، ساماندهی و جهت‌گذاری شود که در غیر این صورت، به نهاد غیر متحرک، تشریفاتی و بدون خاصیت تغییر ماهیت داده و قلمروهای ذاتی شان را نمی‌تواند پوشش دهد.

۱. کارویژه‌های ذاتی نهاد مرجعیت

مرجعیت با توجه به جایگاه تخصصی آن، نهاد علمی دینی است که به فهم و اندیشیدن متون دینی پرداخته، استحقاق‌ها، مکلفیت‌ها، وجایب و مسئولیت‌های دینی و اخلاقی جامعه انسانی پیرو را مورد بررسی قرار داده و نتیجه آن را تحت عنوان مکلفیت‌های دینی مسلمان به جامعه پیروارایه می‌کند. متشرعان دینی با اتکا به جایگاه شایسته علمی و توانایی‌های فهم دینی مرجعیت، به این نهاد مراجعه کرده و مکلفیت‌های دینی شان را بر بنیاد فهم و آگاهی همین نهاد، سامان دهی می‌کند.

مرجعیت از دیگر سوی، نهاد تجدید پذیر است که به صورت نسلی نوبه نوشته و همگام با پدیده‌های نوظهور اجتماعی، به تعیین تکالیف جامعه پیشرو، می‌پردازد. بر اساس چنین ویژگی ذاتی، به قبض و بسط گذاره‌های دینی پرداخته و استحقاق‌ها و مکلفیت‌های جامعه پیرو را نسبت به پدیده‌ها، موضوعات و مسئله‌های نوین جامعه، معین و نسبت دهی می‌کند. با این تحلیل، نهاد مرجعیت، ذاتاً یک نهاد

علمی-دینی است که به فهم متون دینی پرداخته، حقوق و تکالیف انسان متشرع را بر بنیاد فهم خویش از متون دینی مشخص و معین می‌کند؛ اما نکته بسیار مهمی که در منظومه معرفتی دینی به عنوان شاخصه برجسته و متمایز مرجعیت علمی-دینی نقش آفرین بوده است، دریافت موضوعات نوپدید و ارائه راه‌حل‌ها جهت مشخص کردن نسبت دینی جامعه پیرو با آن پدیده‌ها است. رسیدگی به این مسئله تحت عنوان «مسائل مستحدثه» در ادبیات فقهی و شریعت‌مدارانه ابواب خاص را به خود اختصاص داده است.

بنابراین، حل مسئله مستحدثه و گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی یکی از ضرورت‌هایی است که مرجعیت نواحیای جامعه شیعی افغانستان نیز با رویکرد عمیق‌تر علمی به بازگشایی این‌گره‌ها پرداخته و از رویکردهای سنتی و رسمی فهم متون دینی، فاصله گرفته و تغییر بنیادینی را با استخدام و پی‌ریزی اصول و معیارهای جدید تفهیمی، ایجاد کند.

شهروندان افغانستان شهروندانی است با اعتقادات و باورهای متفاوت و متکثر مذهبی، دینی و زبانی که به زندگی مسالمت‌آمیز و صلح جویانه ملی ضرورت حیاتی داشته و تنظیم روابط دوستانه و صلح‌آمیز، بنیادی‌ترین نیاز اجتماعی و سیاسی امروز آنان به شمار می‌آید. این در حالی است که بسیاری از خشونت‌ها، جنگ‌ها و ویران‌گری‌های غیرقابل باور، یا ریشه در فهم و برداشت‌های دینی داشته و یا حداقل برای آن، لفافه‌های دینی و مذهبی تراشیده شده است. بر همین اساس، ضرورت فهم جدید دینی از متون شریعت و ارائه راه‌حل‌های دینی برای معضلات فکری و یا معضلات پوشیده شده دینی، رخنمایی می‌کند. مرجعیت در چنین وضعیت‌هایی است که به یک امر ضروری فکری و اجتماعی تبدیل می‌شود تا در پرتودرک جدید از «مسئله مستحدثه» به گره‌گشایی و حل معضلات عمیق و ویرانگر فکری و اجتماعی بپردازد.

به نظر این قلم اگرچنانچه مرجعیت نتواند به حل گره‌های فکری و دینی جامعه موفق شود و زندگی مسالمت‌آمیز دینی را میان شهروندان کشور و حتی روابط حسنه و مسالمت‌آمیز را با دنیا‌های جوامع فراتراز مرزهای ملی خویش، رقم زند، مرجعیت ناکام است که بر مجموعه زیاد از نهادهای اجتماعی کشور افزوده شده و نقش اساسی و کارویژه‌های ذاتی خویش را به فعلیت نرسانده است.

احیای مرجعیت در جامعه شیعی افغانستان، بر اساس همین رویکرد احیا و تأسیس شد تا گره‌های فکری و دینی جامعه پیرو را حل کرده و حیات اجتماعی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه را در سطوح ملی ترویج و نهادینه کند. بر همین اساس بود که جامعه شیعی



اندیشه‌های کلامی بنا یافته است که انسان را موجود «مکلف» برشمرده است که تنها مسئولیت عمل به دستورات و مکلفیت‌های الهی را به عهده دارد. در این دیدگاه، انسان «عبد و مملوک مکلف» شمرده شده است که سعادت و نیک فرجامی او تنها در گرو متابعت از فرمان‌ها و تکالیف الهی است که برای خویش هیچ نوع حقوق و امتیازات را نمی‌تواند منظور کند. در این رویکرد، هرچه که متون دینی برای انسان در نظر بگیرد همان، درست و صحیح است؛ ولی او خود نمی‌تواند فراتر از دریافت‌های متون دینی برای خویش حقوق و امتیازی را در نظر بگیرد.

در این دیدگاه حق و تکلیف، حسن قبح و عدالت و ظلم امر است که انسان خود توانایی تشخیص آن را نداشته و تنها شارع مقدس و آموزه‌های شریعت، حق ورود در چنین عرصه‌ها را دارا بوده و اهلیت تعیین و تشخیص آن را برای جهان و انسان دارا است. انسان و شهروند به عنوان موجود آزاد، مستحق و خردورز، جایگاه چندانی در تعیین حقوق و تکالیف خویش نیافته و در عرصه خردورزی او نیز تابع آموزه‌های دینی است و در قلمرو که دین تجویز کرده است به خردورزی و

عقلانی‌گری می‌پردازد نه بیشتر از آن. **بنیاد اندیشه**
تاسیس ۱۳۹۴

مرجعیت از دیگر سوی، نهاد تجدید پذیر است که به صورت نسلی نوبه نوشته و همگام با پدیده‌های نوظهور اجتماعی، به تعیین تکالیف جامعه پیشرو، می‌پردازد. بر اساس چنین ویژگی ذاتی، به قبض و بسط گزاره‌های دینی پرداخته و استحقاق‌ها و مکلفیت‌های جامعه پیرو را نسبت به پدیده‌ها، موضوعات و مسئله‌های نوین جامعه، معین و نسبت دهی می‌کند.

کشور به رهبری خردمندان پیشوای شهید استاد عبدالعلی مزاری، اقدام به احیا و ایجاد نهاد مرجعیت کرد که در چهره علمی، فرهیخته و مذهب آیت‌الله العظمی محقق کابلی، تمثیل شد.

به عنوان نمونه می‌توان به مقایسه رویکردهای سنتی و متجددانه مرجعیت دینی نسبت به انسان‌ها و شهروندان کشور و تأثیر اجتماعی آن در تأمین و یا فروپاشی نظم و حیات جمعی اشاره کرد که با رویکرد سنتی زندگی مسالمت‌آمیز و نظم اجتماعی فروپاشیده، ولی در رویکرد مجتهدانه، حیات جمعی و زندگی مسالمت‌آمیز انسانی انتظام یافته و حیات جمعی در سایه زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از خشونت و تنفر شکل خواهد گرفت.

در رویکرد متجددانه، تمامی گروه‌های سرزمینی بر بنیاد قواعد حقوقی و اصول عادلانه دینی چون عدالت، احسان و برابری زندگی صلح‌آمیز و روادارانه‌ای سامان داده خواهد شد؛ ولی در رویکرد سنتی، شهروندان و جامعه پیرو به عنوان موجود مکلف تنها به انجام اوامرو و هدایات نهاد دینی موظف بوده و از جایگاه حقوقی معین و مشخص برخوردار نیست.

نتایج رویکرد سنتی یا رسمی تا هم اکنون بسیار زیان بار بوده است که با فروکاست انسان شهروند به موجود بدون استحقاق، ناهنجاری‌های کلان اجتماعی را موجب شده است و جنگ و خشونت‌های زیادی را بر جوامع متکثر کشور تحمیل کرده است. نکته‌ای که نباید فراموش کرد این نکته است که این رویکرد نه تنها در جوامع دینی شیعی کشور موجود بوده است که در نهادهای دینی اهل سنت کشور به صورت جدی‌تر و برجسته‌تر بروز و ظهور داشته است. بر همین اساس ضرورت احیا و ایجاد مراجع دینی ملی در سطوح کشوری و در تمامی نهادهای دینی و مذهبی کشور ضرورت است که لازم است به آن توجه ملی و جدی شود.

۲. جایگاه انسان در منظومه معرفتی

مرجعیت سنتی

فهم سنتی فقیهانه و شریعت‌مدار عمدتاً، بر رویکردها و

هرچند برخی از نحله‌های تفکر فقی-کلامی به صورت اصولی با عقل‌ورزی و خودتعلقی انسان شهروند موافقت دارد؛ ولی در عمل چندان ابتکار برای عقل‌ورزی مستقلانه انسان به خرج نداده و قلمرو معینی را منظور نکرده است. به همین دلیل در بسیاری از اجتهادات فقهی و حقوقی خویش در محوطه‌ای که متون دینی بر آن تأکید کرده است دور زده و ادعای بالاتراز آن را برای خویش در نظر نگرفته است. در این دیدگاه تصلب بر متون و اخبار دینی بیش از هر چیز دیگر موقعیت برتر یافته و جرح و تعدیل جدی بر روی آن صورت گرفته نمی‌تواند.

از همین روی در مطلع تقسیم‌بندی بنیادین احکام اسلامی این عبارت کلیدی به چشم می‌خورد که انسان موجود «مکلف» است که داشتن «حق» در این تقسیم‌بندی غایب است و در هیچ گفتار مستقلی مورد اشاره قرار نگرفته است. در این دیدگاه، انسان شهروند در برابر خداوند موجود مکلف است که تنها خداوند به اعتبار این که خالق انسان‌ها است بر آن‌ها حقی دارد؛ ولی خود از هیچ‌گونه حقوقی برخوردار نیست.

شیخ طوسی یکی از مقتدرترین اندیشمندان

مسلمان و سردرسته نهاد مرجعیت است که با احاطه بر نظریات اکثر علمای مذاهب اسلامی، نظریات مسلط و با اقتداری را در حوزه علوم فقهی ارائه کرده است و بنیادهای جدیدی در این عرصه تأسیس کرده است. شیخ طوسی در جهت سامان‌دهی نظام حقوقی فقیهانه و اسلامی، اصل را بر درک و کشف تکالیف الهی دانسته و حقوق و امتیازات انسانی را از منظر تکلیف‌گرایی به تصویر کشیده است. ایشان در کتاب العده معروف به عده الاصول فصلی را تحت عنوان افعال مکلفین اختصاص داده است و در آن‌جا این‌گونه تصریح می‌کند: «فصل فی ذکر اقسام افعال المكلفین» (العده، ۱۴۱۷ قمری: ۲۵). ایشان در این فصل تمامی احکام پنج‌گانه مکلفین را به تفصیل بیان کرده است و تمامی اصول و قواعد حاکم بر حقوق و امتیازات انسان را از منظر کشف احکام تکلیفی الهی مورد توجه و تحلیل قرار داده است. به این معنا که اگر در آموزه‌های شریعت به حقوق و امتیازات انسانی برخورد شده باشد، آن را صرفاً به عنوان تکلیف الهی به رسمیت شناخته و هیچ‌گاهی به انسان به عنوان موجود ذی حق و بریده از تکالیف، نظر جدی و مستقل نداشته است.

زین‌الدین بن علی مشهور به شهید ثانی نیز در همین رابطه احکام شرعی را به عنوان مکلفیت‌های انسان بر شمرده و تصریح می‌کند: «الحکم الشرعی خطاب الله تعالی او مدلول خطابه المتعلق بافعال المكلفین بالاقضاء او التخییر...» (تمهید القواعد: ۱۴۱۶: ۲۹).

شهید ثانی در این متن تأکید بر رویکرد مشهور فقهی داشته است و تمامی خطابات الهی را که در برگیرنده حقوق و مکلفیت‌های انسان، است به عنوان حکم الهی بر شمرده است که افعال و کردارهای آنان را به عنوان مکلفین عرصه حقوق تنظیم می‌کند. بسیار طبیعی است که نظام حقوقی تکلیف‌گرا ظرفیت پذیرش حقوق مستقلی را نمی‌تواند برای انسان و جدای از تکلیف به عنوان یک حق و امتیاز در نظر بگیرد.

حسن بن زین‌الدین فرزند شهید ثانی در کتاب معالم الدین فی الاصول نیز به صورت مفصل و روشن،



بنیاد اندیشه

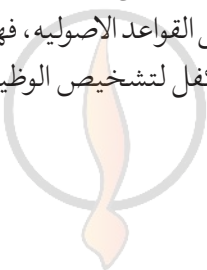
تاسیس ۱۳۹۴

فهم سنتی فقیهانه و شریعت‌مدار عمدتاً، بر رویکردها و اندیشه‌های کلامی بنا یافته است که انسان را موجود «مکلف» بر شمرده است که تنها مسئولیت عمل به دستورات و مکلفیت‌های الهی را به عهده دارد. در این دیدگاه، انسان «عبد و مملوک مکلف» شمرده شده است که سعادت و نیک فرجامی او تنها در گرو متابعت از فرمان‌ها و تکالیف الهی است که برای خویش هیچ نوع حقوق و امتیازات را نمی‌تواند منظور کند.



منظومه نظام حقوقی اسلام را به عنوان موجود مکلف تبیین کرده است و در همین راستا گزاره‌های شرعی را که در مقام بیان حقوق و تکالیف انسان‌ها است، به عنوان احکام شرعی و مکلفیت‌های انسان برشمرده است و مراجع دستیابی انسان را در حالت‌های شک، گمان و یقین به احکام شرعی بیان کرده است. انسان شهروند در این دیدگاه نه به عنوان موجود ذی حق که به عنوان موجود مکلف، به انجام امورات و مکلفیت‌های شان دستور داده شده است.

حضرت آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی از نظریه پردازان متأخر علوم فقهی و اصولی نیز بر رویکرد تکلیف‌گرایانه نظام حقوقی اسلام تأکید کرده است و بر همان اساس قواعد، بنیان‌ها و منابع نظام فقهی و حقوقی اسلام را تبیین و صورت‌بندی کرده است. ایشان در این رابطه تصریح می‌کند که: «وان هذه القواعد هي القواعد الاصولية، فهي مباد تصدیقيه لعلم الفقه المتكفل لتشخيص الوظيفة



بنیاد اندیشه

انسان موجود با اراده‌ای است که قدرت و توان استیفاء حقوق و امتیازات خود را بدون انجام تکالیف و وجایب‌شان دارا است. او بدون در نظر داشت مکلفیت‌های دینی، کلامی و فقهی دارای حقوق و امتیازات بنیادینی است که همراه با تمام لوازم و نتایج حقوقی در سرشت و طبیعت خدادادی او تمهید و تعبیه شده است. بر بنیاد چنین تحلیلی است که می‌توان گفت انسان موجود ذی حقی است که برای تنظیم روابط اجتماعی او به ایجاد یک نظام حقوقی انسان‌گرا ضرورت است و بر همین اساس اصول و بنیادهای حقوق بشری انسان در چنین نظامی باید ایجاد و تأسیس شود.

دیدگاه‌های تکلیف‌گرایانه نظام فقهی را توضیح داده است و سیستم حقوق اسلامی را بر همین اساس تحلیل و ارزیابی می‌کند. ایشان در همین زمینه تصریح می‌کند: «ولمّا كان البحث في علم الفقه عن الاحكام الخمسه اعنى الوجوب والندب والاباحه والكراهه والحرمه وعن الصحه والبطلان من حيث كونها عوارض للافعال المكلفين، فلاجرم كان موضوعه هو افعال المكلفين» (معالم الدین؛ بی تا: ۲۹). از آن جایی که بحث در علم فقه از احکام پنج‌گانه واجب، مستحب، اباحه، کراهت، حرمت و صحت و بطلان که بر افعال مکلفین عارض می‌شود، است، ناگزیر موضوع این علم افعال مکلفین است. ایشان در این متن تکلیف‌گرایانه، نظام حقوقی اسلامی را به صورت واضح و روشن تبیین کرده است و تمامی گزاره‌های شریعت را که حقوق، امتیازات و تکالیف بشری را بیان کرده است در چوکات مکلفیت‌های واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح و صحت و بطلان صورت‌بندی کرده است و انسان را در این دیدگاه نه به عنوان موجود ذی حق، بلکه به عنوان موجود مکلف به اجراء دستور و فرمان‌های شریعت مورد توجه و طرف خطابات شریعت دانسته است.

شیخ انصاری از اندیشه‌وران متأخر و تحول‌ساز علوم فقهی و اصولی در یک تحلیل بنیادی‌تر، تمامی احکام الهی شرعی را متعلق به اشخاص مکلف دانسته است و در این زمینه تصریح می‌کند که: «فاعلم ان المكلف اذا التفت الى حكم شرعی فاما ان يحصل له الشك منه اوالقطع اوالظن، فان حصل له الشك فالمرجع فيه هي القواعد الشرعيه الثابته للشاك في مقام العمل و تسمى بالاصول العمليه وهي منحصره في اربع» (فرايد الاصول؛ بی تا: ۲). شخص مکلف به منظور دریافت احکام الهی وقتی التفات و توجّهی به احکام شرعی پیدا می‌کند، یا شک و تردید پیدا می‌کند و یا گمانی به دست می‌آورد و یا به قطع و یقین می‌رسد. اگر چنانچه شک عاید شد، باید به قواعد ثابت شرعی که معیار عمل برای چنین اشخاصی است، مراجعه کند، که از آن به اصول عملیه چهارگانه تعبیر می‌شود. شیخ انصاری در این متن به صورت بسیار روشن و واضح جایگاه انسان در

الفعلیه فی کل مورد بالنظر والدلیل و ان المباحث الاصولیه قد مهّدت و اسست لمعرفة هذه القواعد و تنقیحها» (محاضرات فی الاصول ج ۱؛ ۱۴۱۷ قمری: ۵). ایشان زمانی که قواعد علم اصول فقه را به عنوان مبادی تصدیقی علم فقه شرح و بیان می‌کند، تأکید می‌کند که اصولاً علم فقه و به عبارت دیگر دانش حقوقی اسلام تنها متکفل تشخیص وظایف و مکلفیت‌های فعلی انسان در تمام موارد، بر بنیاد استدلال و تفکر است که مباحث علم اصول فقه نیز در راستای فهم و تنقیح چنین قواعدی تمهید و تدارک شده است.

نتیجه این‌که؛ رویکرد فقهی و یا به عبارت دقیق‌تر جهت‌گیری نظام حقوقی اسلام بر بنیاد تفکر کلامی - فقهی، رویکرد صرفاً تکلیف‌گرایانه‌ای است که انسان در این دیدگاه نه به عنوان «موجود ذی حق» بلکه به عنوان «موجود مکلف» تعریف شده است و موقعیت خود را در چنین سمتی بازیافته است. انسان در این نظام حقوقی، تنها مکلف و موظف به اجرای دستورها و فرامینی است که از سوی شریعت به عنوان تکالیف الهی صادر شده است و احياناً اگر حقوق و امتیازات نیز دارا باشد، تنها از منظر یک تکلیف می‌تواند آن را استیفا و استحقاق کند. طبیعی است وقتی که پیش‌فرض‌های تکلیف‌گرایانه‌ای را در خود داشته باشد، امکان ندارد که نظم حقوقی مبتنی بر حق و تکلیف را به معنای دقیق کلمه تنظیم و ایجاد کند. بر همین اساس اصول و بنیادهای حقوقی حق مدار برای جامعه پیرو مغفول مانده است و مورد توجه قرار نگرفته است.

۳. نوفهمی مرجعیت دینی و جایگاه حق مدارانه انسان

رویکرد حق محورانه به انسان، شاید یکی از اساسی‌ترین اصول و معیارهای اجتهادی است که در نوفهمی دینی کمک کرده و گره از روابط اجتماعی جامعه رنگین و چند نحله‌ای کشور، گشوده و حیات اجتماعی مسالمت‌آمیز را تضمین کند. مرجعیت و نهادهای دینی در چنین عرصه‌هایی مکلفیت دارد تا کارویژه‌های ذاتی خویش را به سرانجام رسانده و حیات مسالمت‌آمیز دینی و اجتماعی را

در پرتو چنین رویکردها، به ارمغان بیاورد.

بر اساس دیدگاه حق محورانه، انسان موجود «مستحق» است که ابتدا حقوق و امتیازات انسانی و بشری او مورد توجه و احترام قرار گرفته و مکلفیت‌های آن بر اساس چنین اصلی جرح تعدیل شود. در این رویکرد، انسان، تنها موجود ملکف نخواهد بود؛ بلکه موجود ذی حقی است که بر بنیاد حقوق و امتیازات‌شان تکالیفی نیز در نظر گرفته شده است. انسان در این دیدگاه حقوق و امتیازات‌شان را بمثابه یک تکلیف استیفا نمی‌کند؛ بلکه بریده و جدا از الزامات تکلیف‌گرایانه، خود را موجود ذی حقی می‌داند که در ذات و سرشت او به ودیعت گذاشته شده است.

انسان موجود با اراده‌ای است که قدرت و توان استیفاء حقوق و امتیازات خود را بدون انجام تکالیف و وجایب‌شان دارا است. او بدون در نظر داشت مکلفیت‌های دینی، کلامی و فقهی دارای حقوق و امتیازات بنیادینی است که همراه با تمام لوازم و نتایج حقوقی در سرشت و طبیعت خدادادی او تمهید و تعبیه شده است. بر بنیاد چنین تحلیلی است که می‌توان گفت انسان موجود ذی حقی است که برای تنظیم روابط اجتماعی او به ایجاد یک نظام حقوقی انسان‌گرا ضرورت است و بر همین اساس اصول و بنیادهای حقوق بشری انسان در چنین نظامی باید ایجاد و تأسیس شود.

بر اساس چنین دیدگاهی است که شهروندان کشور، اعم از هندو، مسلمان، شیعه، سنی و سایر نحله‌های اجتماعی از حقوق برابر و مساوی شهروندی برخوردار شده و جامعه مسلمان حق نقض حقوق شهروند را نداشته و به مثابه دیدگاه مرجعیت و نهاد دینی، زندگی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه دینی را در کشور تأمین و تضمین می‌کند.

نتیجه‌گیری

بنابراین، ضرورت است که نهاد نواحیای مرجعیت در افغانستان، با در نظر داشت جامعه متکثر، چند مذهبی و چند فرهنگی کشور، رویکردهای جدید را در دستور فهم دینی خویش قرار داده و بر بنیاد اصول و معیارهای «حقوق ذاتی انسان» به جرح و تعدیل، تشخیص و تعیین مکلفیت‌های شرعی و دینی جامعه پیرو خویش



حقوق بنیادین بشری تضمین شده و زمینه‌های خشونت و تنفر مذهبی، سیاسی، فکری و اجتماعی محو و نابود شود.

سوم این‌که؛ در متون و آموزه‌های حقوقی اسلام، اصول و قواعدی وجود دارد که ظرفیت‌های عمده‌ای در جهت ایجاد و بهبود نظام حقوقی شهروند محور و تأسیس اصول و حقوق بنیادین بشری این جهانی را ایجاد کرده و روابط صلح‌آمیز و مسالمت‌جویانه‌ای را نوید بخش خواهد بود. اصولی چون اصل عدالت، اصل انصاف، اصل احسان، اصل تعاون و همیاری‌های اجتماعی، اصل برابری انسان‌ها در برابر قانون، اصل عدم تبعیض و... اصول جاودانه‌ای است که در صورت تقدم این اصول بر قواعد و دستوره‌های جزئی که در تعارض با آن قرار می‌گیرد، ظرفیت‌های بسیار مهم و اساسی را برای اجتهاد و گره‌گشایی از انسدادهای معرفت دینی تمهید و هموار خواهد کرد. □

منابع

۱. طوسی، شیخ حسن (۱۴۱۷)، العده، قم، چاپخانه ستاره قم، ج ۱.
۲. زین الدین، بن محمد مکی (شهید ثانی) (۱۴۱۶)، تمهید القواعد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. مکی، حسن بن زین الدین (بی‌تا)، معالم الدین، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴. شیخ انصاری (بی‌تا)، فرائد الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱.
۵. الخویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷)، محاضرات فی الاصول (شیخ محمد اسحاق فیاض) قم، انتشارات انصاریان، ج ۱.

پپردازد. بر این اساس محورهای ذیل از ضرورت‌های استنتاجی این نوشته است که مورد توجه قرار می‌گیرد.

اولاً؛ اصلاح رویکرد فقهی نهاد مرجعیت با تعیین رویکرد گره‌گشایانه از انسدادهای معرفتی دینی، یک ضرورت تاریخی خواهد بود، به این دلیل که بسیاری از خشونت‌های جاری در جهان اسلام و حتی در کشورهای غیرمسلمان، تحت پوشش مفاهیم حقوقی و فقهی در جریان بوده و با محمل کلامی و دینی به منصفه ظهور و عمل می‌رسد. کلید واژه‌هایی چون؛ کفر و مسلمان، موحد و مشرک، شیعه و سنی، غالی و ناصبی و... از بنیادی‌ترین مفاهیم است که مناقشات و خشونت‌های تروریستی و دهشت‌افگانه‌ای را در سراسر دنیای اسلام و محیط پیرامونی‌شان، تحت پوشش قرار داده و عقبه‌های فکری و ایدئولوژیک آن را تمهید می‌کند. جدا از کل عواملی که چنین جنگ‌ها و خشونت‌ها را مدیریت می‌کند، جنبه‌های ایدئولوژیک، فکری و اقلیتی آن را مفاهیم و نهادهای فقهی و حقوقی موجود در متن آموزه‌های دینی، سامان داده و پروژه‌های خشونت بار را به واقعیت‌های عینی تبدیل می‌کند؛ لذا ضرورت اصلاحات و رفرم عمیق و مجتهدانه‌ای ضرورت است تا بر بنیاد آن، زمینه‌های زندگی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه تمهید شده و جنگ و خشونت را از پس زمینه‌های دینی و معرفتی آن جدا کرد.

دوم این‌که؛ پتانسیل‌ها و زمینه‌های اصلاحات و رفرم‌های نسبتاً بنیادینی در فرهنگ و متون اسلامی به صورت گسترده و عمیقی وجود دارد که با جست‌وجو و انتخاب رویکردهای مجتهدانه و ابتکاری زمینه‌های آن را به صورت اساسی می‌توان تمهید کرد. بر بنیاد معارف عمیق دینی به خصوص با رویکردهای مبتنی بر دیدگاه حق‌مدارانه و شهروند محور، ظرفیت‌هایی ایجاد خواهد شد که تدوین نظام حقوقی انسان‌گرا با تأسیس اصول و